[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]

[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

تحلیل داستان «زن زیادی» از جلال آل‌احمد با استفاده از نظریهٔ شالوده‌شکنی ژاک دریدا

علیرضا نبی‌لو*

مریم هامون‌گرد**

چکیده

داستان «زن زیادی» یکی از نُه داستان کوتاه از مجموعه داستانی با همین نام است که اولین‌بار در زمان حیات جلال آل‌احمد، نویسندهٔ معاصر، در سال ۱۳۳۱ به چاپ رسیده است. محور تمام داستان‌های این مجموعه زنان هستند و نویسنده با نگاهی نقادانه مصائب و مشکلات آنها را نشان داده است. این مقاله به بررسی داستان «زن زیادی» از دیدگاه نقد شالوده‌شکنانه می‌پردازد. اساس نقد شالوده‌شکنانه یافتن تقابل‌های دوتایی و پنهان در متن است؛ زیرا با کشف این تقابل‌ها می‌توان به لایه‌های پنهان درون متن پی برد. به‌اعتقاد دریدا، تقابل‌های درون‌متنی، سلسله‌مراتبی و پلکانی است و جزئی بر جزئی دیگر برتری داده می‌شود، اما با بررسی متن درنهایت مشخص می‌شود که هیچ‌یک از تقابل‌ها بر دیگری برتری ندارند و درواقع مکمل یکدیگرند. نقد شالوده‌شکنانه بر بررسی پیش‌فرض‌های پذیرفته‌شده، و واسازی و آشکارسازی تناقض‌های متنی استوار است و هرچه را مخاطب باید بداند در خود متن جست‌وجو می‌کند. تقابل در داستان «زن زیادی» در ظاهر برپایهٔ تضاد بین انسان و انسان، مرد/زن، و در باطن بین انسان و باورها و سنّت‌های نادرست فرهنگی و اجتماعی است. پس از بررسی تقابل‌های دوتایی در متن و شناسایی نیروهای متخاصم در آن، معلوم می‌شود که برخلاف آنچه از ظاهر متن و در خوانش اولیه به‌دست می‌آید، قطب برتر در متن و مدلول استعلایی که چالش درونی متن نیز براساس آن شکل گرفته است مرد ستمکار در مقابل زن ستمدیده نیست، بلکه مرد و زن هریک به‌گونه‌ای اسیر و مقهور باورهای نادرست و تحمیلی جامعهٔ زمانِ خود هستند و دو تقابل درکنار یکدیگر و همسو با هم داستان را پیش می‌برند.

کلیدواژه‌ها: شالوده‌شکنی، ژاک دریدا، جلال آل‌احمد، داستان «زن زیادی».

* استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم، قم، ایران، a.nabiloo@qom.ac.ir

**کارشناس‌ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم، قم، ایران، نویسندهٔ مسئول، M.Hamoongard@stu.qom.ac.ir

CC BY NC

تاریخ دریافت:۱۴۰۲/۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۹

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۳۲، شمارهٔ۹۶، بهار و تابستان ۱۴۰۳، صص۲۸۹-۳۰۶

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]

[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

The Analysis of Jalal Al-e-Ahmad's *Zan-e Ziad*i Story Based on Jacques Derrida's Deconstruction Theory

Ali Rezā Nabiloo*
Maryam Hāmoongard**

Abstract

The story "Zan-e Ziadi" is one of the nine short stories in a collection of the same name, which was first published in 1952 during the lifetime of the contemporary writer, Jalal Al-e Ahmad. The central theme of all the stories in this collection is women, and the author has depicted their sorrows and problems from a critical perspective. This article examines "Zan-e Ziadi" from the perspective of deconstructive criticism. Deconstructive criticism, also known as deconstruction or constructionism, was developed based on the theory of the French philosopher and theorist Jacques Derrida (1930-2004). This term was first used in philosophy and then in literary criticism. The basis of deconstructive criticism is to find hidden binary and contradictions within the text, as by uncovering these binaries, one can discover the hidden layers within the text. According to Derrida, the internal binaries are hierarchical and stair-like, and one part is given superiority over the other, but upon close examination of the text, it becomes clear that none of the binaries have superiority over the other and are in fact complementary to each other. Deconstructive criticism is based on examining accepted assumptions, deconstructing, and revealing textual contradictions and the readers must search within the text for everything they need to know. The conflict in "Zan-e Ziadi" is superficially based on the contradiction between human and human, man/woman, and internally between human and false cultural and social beliefs and traditions. After examining the binaries within the text and identifying the conflicting forces within it, it becomes clear that contrary to what appears from the surface of the text and in the initial reading, the dominant pole in the text and the transcendental signified on which the internal challenge of the text is based is not an oppressive man against an oppressed woman, but rather both the man and the woman are captives and subjugated by false and imposed beliefs of their time, and the two binaries advance the story alongside harmoniously with each other.

Keywords: Deconstruction, Jacques Derrida, Jalal Al-e-Ahmad, *Zan-e Ziadi*.

*Professor in Persian Language and Literature of Qom University, Qom, Iran *a.nabiloo@qom.ac.ir*
**M.A in Persian Language and Literature, Qom University, Qom, Iran (Corresponding author) *M.Hamoongard@stu.qom.ac.ir*

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

۱. مقدمه

آیا می‌توان گفت مدلول صرفاً حاصل تفاوت دو دال است؟ این پرسشی بود که دیدگاه فردیناند دو سوسور، نظریه‌پرداز فرانسوی را دربارهٔ نشانه به چالش کشید. در گذشته، اعتقاد بر این بود که بین دال و مدلول وحدتی عینی وجود دارد، اما در زبان میان سطح دال‌ها و سطح مدلول‌ها رابطهٔ هماهنگ و یک‌به‌یک وجود ندارد و هر دالی می‌تواند ما را به مجموعه‌ای از دال‌های دیگر رهنمون سازد که خود به مدلول‌های دیگری دلالت دارند؛ نظیر آنچه در فرهنگ لغات مشاهده می‌کنیم؛ بنابراین، معنا به‌صورت مطلق در نشانه حضور ندارد، بلکه نوعی تجربهٔ توأمان حضور و غیاب است. هر دال ما را به دالی دیگر هدایت می‌کند و در جریانی مداوم، معانی اولیه تغییر می‌یابند و معانی جدید پدیدار می‌شوند. این دیدگاه اساس کار ژاک دریدا در نقد شالوده‌شکنانه است.

> می‌توان گفت دریدا عقیده دارد فرآیندی که بر واژه‌ها معنا می‌بخشد هرگز پایان نمی‌پذیرد. واژه‌ها به دو دلیل هرگز به ثبات دست نمی‌یابند: نخست، به این خاطر که در معنای واژه‌های ماقبل خود شریک‌اند و معنای خود را از آنها می‌گیرند. دوم، به این خاطر که معنایشان به‌واسطهٔ واژه‌هایی که پس از خودشان می‌آیند همواره در حال تغییر است (برتنس، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

دریدا در فلسفهٔ غرب و دیدگاه ساختارگرایانهٔ آن، که همه‌چیز را حول یک مرکز معنایی و مدلولی متعالی و غایی می‌بیند، تردید می‌کند و معتقد است که ایدئولوژی‌های اجتماعی برخی معانی را در جایگاه ممتازتری قرار می‌دهند، همان‌طور که فلسفهٔ سنّتی غرب گفتار را بر نوشتار رجحان می‌داد.

> اما دریدا به مرکزیت و محوریت نوشتار قائل است؛ یعنی حضور کلام را که حاصل محوریت کلام است رد می‌کند و متوجه سویهٔ غیاب معنی است.... چون در مخاطبه، طرفین حضور دارند، ربط بین دال و مدلول صریح است. حال‌آنکه در نوشتار گوینده حضور ندارد و لذا خواننده خود بین دال و مدلدل رابطه ایجاد می‌کند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۰۶).

دریدا این‌گونه نظام‌های سلسله‌مراتبی را که برپایهٔ تقابل‌های دوتایی استوار است، متافیزیکی می‌نامد. در تقابل‌های دوگانه، یکی از اجزای تقابل همواره در مرکز قرار دارد، یا به‌اصطلاح پساساختارگرایان ممتاز است؛ مثل حقیقت، خوبی، خلوص، سفیدی، مردانگی و... که می‌تواند تفکر عام مردم باشد یا به حوزهٔ فرهنگ خاصی محدود شود؛ مثل سیاه دربرابر سفید در فرهنگ غربی. معمولاً در ساختارگرایی چنین مفاهیمی با آنچه نیستند تعریف می‌شوند و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

نوعی تقابل دوتایی را می‌سازند. بنابراین در جامعه مرد، اصل و زن تقابل حذف شده آن است. تقابل‌های دوتایی می‌توانند دامنهٔ وسیعی را در بربگیرند: تاریکی/ روشنایی، مرد/زن، انسان/ حیوان، انسان/ طبیعت، خیر/ شر، سیاهی/ سفیدی و... . شالوده‌شکنی دریدا این قبیل تقابل‌ها را تحلیل می‌برد، آنها را از هم می‌پاشاند و سعی در محوکردن خط و مرزهای مطلقی دارد که بینشان ترسیم شده است. اگرچه دریدا معتقد است نمی‌توان اندیشهٔ متافیزیکی را آسان کنار گذاشت، می‌توان با اعمال آن بر متن‌های ادبی و فلسفی در جهت رهایی از چنگ تقابل‌ها و اندیشهٔ حاکم برآمده از آنها گام برداشت. درحقیقت، دریدا به مرکزستیزی در مقابل سخن‌محوری معتقد است. در سخن‌محوری، معنی مستقلاً وجود دارد، اما دریدا حضور مستقل معنی را نمی‌پذیرد. «دریدا می‌گوید که مرکزی در متن حضور ندارد و نمی‌توان به یک معنای واحد دست یافت. باید محوریت کلام را در متن شکست و متن را خنثی کرد و خواننده را از تسلط کلام نجات داد» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۰۶). نگارندگان در این مقاله برآن‌اند تا داستان «زن زیادی» اثر جلال آل‌احمد را که به‌زعم ایشان دارای قابلیت ساخت‌شکنی است براساس دیدگاه شالوده‌شکنی ژاک دریدا بررسی و تحلیل کنند.

۱. ۱. روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله از نوع توصیفی و تحلیلی (کتابخانه‌ای) است که برپایهٔ مطالعهٔ داستان و تحلیل و توصیف آن برپایهٔ نقد شالوده‌شکنانهٔ ژاک دریدا استوار است.

۱. ۲. پیشینهٔ تحقیق

دربارهٔ داستان مورد بررسی و نیز ساختارشکنی در داستان‌های فارسی مقالاتی به چاپ رسیده است که به آنها اشاره می‌شود:

«تحلیل داستان زن زیادی براساس نظریهٔ خوانندهٔ درون متن چمبرز»، نوشتهٔ محمدرضا حاجی‌آقابابایی (۱۳۹۷) در نخستین همایش ملی تحقیقات ادبی با رویکرد مطالعات تطبیقی ارائه شده است. نگارندهٔ این مقاله با بررسی داستان «زن زیادی» براساس نظریهٔ درون‌متنی چمبرز ثابت کرده است که می‌توان از این منظر به لایه‌های معنایی تازه و درکی جدید از متن دست یافت. طبق این نظریه، نویسنده هنگام خلق اثر، خواننده‌ای خاص را در نظر دارد و متن را برای او می‌نویسد و شناخت این خواننده که به‌زعم نگارنده همان خوانندهٔ مستتر است می‌تواند سبب دست‌یافتن به لایه‌های تازه‌تری در متن شود. جلال آل‌احمد با انتخاب

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

راوی‌ـشخصیت در این داستان توانسته از همان ابتدا خواننده را در روایت مشارکت دهد و اعتماد و همدلی او را به آنچه بازگو می‌کند برانگیزد.

در مقالهٔ «تحلیل انتقادی گفتمان غالب در داستان زن زیادی اثر جلال آل‌احمد»، نوشتهٔ فرشته آلیانی، فیروز فاضلی، و بهاره هوشیار کلویر (۱۳۹۹)، نگارندگان با استفاده از رویکرد نورمن فرکلاف داستان «زن زیادی» را در سه سطح توصیف، تبیین و تحلیل بررسی کرده‌اند تا ثابت کنند که گفتمان قدرتمند مردسالار در داستان و هم‌زمان در جامعهٔ نویسنده و حتی در اندیشهٔ خود نویسنده وجود دارد و ذهنیت استبدادی بیش از قدرت استبدادی در نهادینه‌کردن فرهنگ مردسالاری و به‌حاشیه‌راندن و منفعل‌ساختن زنان نقش دارد. شخصیت اصلی زن داستان در چنین نظامی بیش‌ازآنکه مغلوب قدرت مردان خانواده باشد، قربانی اندیشهٔ تکامل‌نیافته و انفعال خود و پذیرش سلطه و نهادینه‌ساختن آن در خود است. تا اینجای مطلب مقبول است، اما دخیل‌کردن نویسنده در این گفتمان استبدادی و اینکه این دیدگاه مورد تأیید او هم هست نادرست به‌نظر می‌رسد. انتخاب نام داستان «زن زیادی» و دغدغهٔ نویسنده در انتخاب چنین موضوعی و حضور گاه‌وبیگاهش در داستان در جایگاه دانای کل و از زبان راوی، نشان می‌دهد که آل‌احمد نه در پی تأیید گفتمان استبدادی، که برعکس، در پی نقد و ریشخند چنین موضع منفعل و حقارت‌آمیزی ازسوی زنان جامعه است و بارها در دیگر آثار خود نیز این را اثبات کرده است.

مقالهٔ «تحلیل ادبی جامعه‌شناسی زن زیادی جلال آل‌احمد برطبق الگوی لوسین گلدمن»، نوشتهٔ مهدی افخمی‌نیا، محمدحسین جواری، و متین وصال (۱۳۸۹) نیز به زبان فرانسوی منتشر شده است. نویسندگان در این مقاله معتقدند آل‌احمد در داستان «زن زیادی» در پی دستاویزی برای بیان دغدغه‌ها و اندیشه‌های سیاسی و همچنین مبارزه با افکار و سنت‌های مخربی است که به زعم او موجب عقب‌ماندگی و حقارت زنان جامعهٔ آن روز بوده است. نگارندگان در این مقاله سعی می‌کنند براساس نظریهٔ جامعه‌شناختی لوسین گلدمن و تکیه بر مفاهیمی چون «جهان‌بینی» و «ساختار معنادار» نشان دهند که واپس‌راندگی در قهرمان زن داستان فراتر از دغدغه‌های یک شخصیت داستانی است و می‌تواند به کل جامعهٔ آن روز تعمیم داده شود. مطلبی که البته با اغماض می‌توان آن را پذیرفت؛ چراکه شخصیت

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

زن داستان بارها به ندانم‌کاری و سهل‌انگاری خود در قبال یادگرفتن سواد و آموختن هنری که در زندگی به کارش بیاید اشاره می‌کند.

چنان‌که مشاهده می‌شود، تاکنون کسی به بررسی داستان «زن زیادی» از دیدگاه ساختارشکنی ژاک دریدا نپرداخته است. پژوهش حاضر با نگاهی نو به این نظریه به بررسی لایه‌های درونی متن و ابهامات آن پرداخته است. اکنون برای روشن‌شدن بحث به ویژگی‌ها و اصول نظریهٔ شالوده‌شکنی می‌پردازیم.

۳. شالوده‌شکنی چیست؟

ژاک دریدا (۲۰۰۴-۱۹۳۰) فیلسوف فرانسوی است که بیش‌ازهرچیز برای نظریهٔ واسازی شهره است که در متون نقد ادبی از آن به ساختارشکنی و شالوده‌شکنی یاد می‌شود. او با کمک این نظریه متون بسیاری را تحلیل کرد و آنها را در چارچوب پدیدارشناسی گسترش داد. نظریه‌های او بر فلسفهٔ پسامدرن و نقد ادبی معاصر تأثیر فراوان برجای گذاشت. «بسیاری از شیوه‌های اندیشهٔ نقادانه برپایهٔ شالوده‌شکنی بنا شده است» (لین، ۲۰۰۶: ۷۴).

ژاک دریدا نظریهٔ شالوده‌شکنی را نخستین‌بار در سال ۱۹۶۶ در مقاله‌ای با عنوان «ساخت، نشانه و بازی در علوم انسانی» مطرح کرد. او با استفاده از این نظریه، در آثار فلسفی و تفکر متافیزیکی غرب از زمان افلاطون تا زمان معاصر تردید کرد و با استفاده از اندیشه‌های فردیناند دو سوسور در نشانه‌شناسی و دلالت‌های زبانی دال و مدلول ثابت کرد که هر دال تنها به یک مدلول خاص اشاره نمی‌کند. نشانه‌ها زنجیره‌ای پراکنده از معانی‌اند که در جریان حضور و غیاب تحت‌تأثیر نشانه‌های دیگر قرار دارند. دریدا معتقد است:

> مفهوم مدلول هرگز در خود و برای خود در یک حضور خودبسنده که تنها به خود ارجاع بدهد وجود ندارد. هر مفهوم اساساً و قاعدتاً در یک زنجیره یا در یک نظام جای دارد و در آن نظام، به دیگری و به مفاهیم دیگر ارجاع می‌دهد (برتنس، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

«بنابراین می‌توان گفت معنی هیچ‌گاه با خود یگانه نیست. معنی نتیجهٔ فرآیندی از تجزیه یا تفکیک نشانه‌شناسی است که فقط به این دلیل خود هستند که نشانهٔ دیگری نیستند» (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۱۷۷). دریدا با اساس قراردادن تقابل‌های دوتایی در اصول متافیزیکی و ساخت‌شکنی آنها معیارهای ساخت‌گرایی را که پیش از این در تحلیل متون به‌کار گرفته می‌شد نقد کرد و فصلی نو در ادبیات بنیان نهاد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

دریدا نخستین‌بار واسازی را این‌طور تعریف کرد: «تجربهٔ مطمئن یک امر غیرممکن». او معتقد است معنا به‌وسیلهٔ واژگان و نشانه‌ها منتقل می‌شود، اما از یک متن به متن دیگر تغییر می‌کند و چه بسا که یک واژه در دو متن متفاوت دارای دو یا چند معنای متفاوت باشد. به کلام دیگر، زبان را نمی‌توان چیزی ایستا و بی‌تغییر فرض کرد. واسازی به‌منظور نفوذکردن در پوسته و لایهٔ رویی برای دستیابی به منابع نهایی اندیشه و نمایان‌کردن لایه‌های زیرین و به‌ظاهر ناپیدای متنی است که گمان می‌رود بی‌تغییر است و شکل نهایی خود را یافته است. «برخلاف آنچه در نگاه نخست به‌نظر می‌آید، شالوده‌شکنی یک متن به‌معنای ویران‌کردن آن نیست. هدف ازمیان‌بردن شالوده نیست تا نشان دهیم که فاقد معناست. شالوده‌شکنی از ویرانی دور و به تحلیل متن نزدیک‌تر است» (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۸۸).

واسازی روشی است برای نشان‌دادن تفاوت‌هایی که میان هدف و محتوا ازیک‌سو و محتوا و خواندن ازسوی‌دیگر وجود دارد. این روش نه‌تنها اثر هنری را واسازی می‌کند، بلکه روش اندیشیدن و دریافت خواننده را نیز واسازی می‌کند. دریدا معتقد است که هیچ متنی معنای ثابتی ندارد و خواننده با خواندن هر متن در ذهن خود معنایی شکل می‌دهد که در عین تفاوت با معنایی که قصد نویسنده است به‌اندازهٔ آن مهم است. معنایی هم که یک خواننده به آن دست می‌یابد با دیگر خواننده‌ها متفاوت است و این تفاوت در خوانش‌های یک متن ناشی از تفاوت شرایط فرهنگی است؛ بنابراین، از دیدگاه شالوده‌شکنان ماهیت ایدئولوژیک زبان بسیار مهم است. «از منظر واسازی زبان ماهیت ایدئولوژیک دارد و از ایدئولوژی‌های فراوان متضاد و پایا (یا نظام‌های اعتقادی و ارزشی) تشکیل شده است که در همهٔ زمان‌ها و همه فرهنگ‌ها در حال تأثیرگذاری هستند» (تایسن، ۱۳۹۲: ۱۴۴). به‌بیان‌دیگر، در پس معنای واژه‌ها باورهای فرهنگی عمیقی نهفته است که در درک معنای متون به‌شدت تأثیرگذارند و همین تفاوت در باورهای فرهنگی است که متن را از بسته‌بودن می‌رهاند و به تعداد خوانندگان و باورهایشان محتوا و معنای جدید می‌آفریند.

دریدا همچون بارت و ساختارگرایان معتقد است که مؤلف را باید اختراعی که دیگر سودی ندارد انگاشت و متن را آغاز خواندن دانست. او همچون روسو می‌گوید چیزی خارج از متن وجود ندارد. هر متن که می‌خوانیم در جریان خواندن شالوده‌شکنی می‌شود، یعنی بنیان و ساحت کلام‌محوری و متافیزیکی آن شکسته می‌شود (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۸۷).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

کلام‌محوری اصطلاحی است که ژاک دریدا نخستین‌بار آن را در کتاب خود *دربارهٔ نوشتارشناسی* (۱۹۶۷) بر سر زبان‌ها انداخت. «کلام‌محوری به موقعیتی اشاره دارد که مرجع یا مرکزی بیرونی کلمات، نوشته‌ها، اندیشه‌ها و نظام‌های فکری را تثبیت می‌کند و به آنها استمرار می‌بخشد» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۳۲). دریدا، برخلاف ساختارگرایان که بر این عقیده بودند که معنا درنتیجهٔ ارتباط نشانه‌ها به‌دست می‌آید، معنا را نه در نشانه‌ها بلکه در مردمی که معنا را خلق می‌کنند جست‌وجو می‌کند. ازنظر او، ازآنجاکه هرگز قصد و نیت نهفته در پس متن نمی‌تواند شناخته شده باشد، خواندن متن به‌معنای بازآفرینی آن است و هربار خواندن معنایی تازه را نمایان می‌کند؛ بنابراین، هرگونه معنای صریح و روشن و قاطع در متن ناممکن تلقی می‌شود.

> نوشتار مانند هر فرآیند زبانی دیگر مبتنی بر تفاوت‌هاست، اما تفاوت خود یک مفهوم نیست، چیزی نیست که بتوان دربارهٔ آن اندیشید. متن ممکن است چیزی از ماهیت معنا و دلالت به ما نشان دهد که قادر به تدوین آن به‌مثابهٔ یک قضیه نباشد. ازنظر دریدا، این معنای فوق دقیق و اضافی نشان می‌دهد که زبان به‌تمامی همواره درمعرض خطرِ گذشتن و دورشدن از مفهومی است که می‌کوشد در خود جای دهد (ایگلتون، ۱۳۶۸: ۱۸۵).

درواقع، نظریهٔ ساختارشکنی می‌کوشد کلام‌محوری را از متن دور و با شیوه‌هایی راه را برای کشف معناهای پنهان متن بازکند. دریدا برای شکستن ساختارهای کلام‌محوری و متافیزیکی، تقابل‌های دوتایی را مطرح می‌کند و تعارض‌های ظاهری میان آنها را بررسی می‌کند.

> ساخت‌شکنی نقد تقابل‌های سلسله‌مراتبی است که ساختار تفکر غربی را تشکیل داده‌اند: درون/ بیرون، روان/ تن، حقیقی/ استعاری، گفتار/ نوشتار، حضور/ غیاب، طبیعت/ فرهنگ، صورت/ معنا. ساخت‌شکنی متقابل یعنی نشان‌دادن اینکه این تقابل طبیعی و اجتناب‌ناپذیر نیست، بل سازه‌ای است ساختهٔ گفتمان‌های متکی بر آن تقابل و نشان‌دادن اینکه این تقابل در یک اثر ساخت‌شکنانه باز یک سازه است، اثر نمی‌خواهد آن را نابود کند بلکه می‌خواهد ساختار و کارکردی متفاوت بدان ببخشد (کالر، ۱۳۸۲: ۱۶۸).

هدف شالوده‌شکنی این است که اثبات کند اجزای تقابل دوگانه بسیار کمتر از آنچه به‌نظر می‌رسد با یکدیگر در تقابل قرار دارند و آنچه بین آنهاست مشارکت برای درک مفهوم دیگری است؛ برای مثال، نور برای ظهور ماهیت خود به تاریکی نیازمند است و اگر تاریکی نباشد تشخیص نور و درک مفهوم آن نیز میسر نخواهد بود. «دریدا نشان داده است که هر متنی دوگانه است. همواره دو متن در یک متن وجود دارند: دو متن، دو دست، دو نگاه، دو گونه

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

شنیدن، باهم‌اند و درعین‌حال تنهایند» (احمدی، ۱۳۷۴: ۴۱۲). به‌عبارت‌دیگر، هر معنایی که از زبان استنباط می‌کنیم حاصل دیگرسانی واژه‌هاست و کامل نیست. هیچ‌یک از عناصر در تقابل‌های دوتایی بر یکدیگر ارجحیت ندارد و نوع نگاه و تفکر انسان‌ها و باورهای فرهنگی‌شان است که در گذر زمان یکی از دو قطب را گونهٔ فرودست و ازشکل‌افتادهٔ قطبی دیگر می‌پندارد. «قرائت متن به‌شیوهٔ ساخت‌شکنانه با توجه به سلسله‌مراتب آغاز می‌شود و با تلاش برای وارونه‌کردن آن ادامه پیدا می‌کند و سرانجام مانع از آن می شود که با انتقال جزء دوم به یک موضع برتر، سلسله‌مراتب جدیدی به‌وجود آید» (سلدن، ۱۳۷۷: ۱۸۷).

> تمام کارهایی که در رویکرد شالوده‌شکنی صورت می‌گیرد برای این است که ثابت شود اجزای یک تقابل دوتایی واقعاً دربرابر هم قرار نمی‌گیرند، بلکه عمدتاً با یکدیگر تداخل دارند. فوکو معتقد است اگر محدودیتی وجود نداشته باشد نیازی به شکستن آن و رسیدن به آزادی پیدا نمی‌شود. این‌دو درکنار یکدیگر معنا پیدا می‌کنند (برسلر، ۲۰۰۷: ۱۲۵).

٤. بحث و بررسی

هدف شالوده شکنی این است که «در قرائت هر متن، نخست تعیّن‌ناپذیری آن را آشکار کند و سپس عملکردهای پیچیدهٔ ایدئولوژی‌هایی را نشان دهد که متن از آنها حمایت می‌کند» (ر.ک: تایسن، ۴۲۴: ۱۳۹۲ و ۴۲۵).

تعیّن‌ناپذیری متن به این مفهوم است که معنای متن مجموعه‌ای گسترده، نامشخص و گاه متضاد از معانی ممکن است؛ بنابراین، متن هیچ معنای قطعی و ثابتی ندارد و ممکن است معناهای متعدد و متفاوت از آن برداشت شود. در نقد شالوده‌شکنانه، ناقد با یافتن تناقض‌هایی که در متن وجود دارد، اما پنهان است، معانی تازه‌ای می‌یابد یا تولید می‌کند که با درون‌مایهٔ اصلی متن مغایرت دارد. «دریدا تحلیل متن را با این پیش‌فرض آغاز می‌کند که هر قرائت از متن موجب تفسیرهای متفاوتی می‌گردد و ازاین‌رو متن تفسیرهای متعدد می‌پذیرد و نمی‌توان برای آن معنای نهایی متصور شد» (آهی و طاهری، ۱۳۹۸: ۴).

در خوانش شالوده‌شکنانه دو هدف اصلی وجود دارد که ممکن است هردو یا یکی از آن‌دو به‌دست آید:

الف: آشکارکردن عدم قطعیت متن. متن از یک سلسله معناهای متناقض تشکیل شده است؛ بنابراین، باید این مراحل را طی کرد. ۱. توجه به تمامی تغییرات اجزای داستان مثل شخصیت، صورخیال، نماد و.... ۲. نشان‌دادن اختلاف تعابیر در داستان. ۳. نشان‌دادن اینکه

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

این اختلاف تعابیر، مفاهیم جدیدی ایجاد می‌کند که آنها نیز با هم در اختلاف‌اند. ۴. یافتن پرسش‌هایی که برخلاف تلاش متن به آنها پاسخ داده نمی‌شود.

«به‌طورکلی، ساخت‌شکنی نوعی وارسی یک متن و استخراج تفسیرهای آشکار و پنهان از بطن آن است. این تفسیرها و تأویل‌ها می‌تواند با یکدیگر و حتی با منظور و نظر پدیدآورندهٔ متن متناقض و متفاوت باشد» (آهی و طاهری، ۱۳۹۸: ۶).

ب: برای پیدا کردن تفسیرها و معانی که با ایدئولوژی و درون‌مایهٔ اصلی متن در تضادند باید به دنبال تقابل‌های دوتایی بود. تقابل‌هایی که درواقع دو قطب دربرابر یکدیگر نیستند، بلکه با یکدیگر مشترکاتی دارند و مکمل یکدیگرند. راه عملی در این قسمت به این ترتیب است:

الف. پیداکردن تقابل‌های دوتایی و چگونگی برتری یکی بر دیگری.

ب. نشان‌دادن درون‌مایه و ایدئولوژی متن براساس برتری یکی از دو قطب تقابل و یافتن شواهدی در متن که با سلسله‌مراتب تقابل دوتایی در تضادند (فروپاشی تقابل).

پ. نشان‌دادن محدودیت ایدئولوژی متن براساس تضادها و اینکه قطب‌های تقابل مکمل یکدیگرند نه متضاد» (تایسن، ۱۳۹۲: ۲۵۴).

ت. پیداکردن مرکز و حواشی متن.

از دید پساساختارگرایان، متون یک یا چند مرکز دارند که ثبات متن را تضمین می‌کنند و امکان تولید نامحدود معنا را متوقف می‌کنند، اما هر مرکزی چیزی به نام حاشیه بیرون از خود دارد؛ ساختاری سلسله‌مراتبی که در آن مرکز مهم‌تر از حاشیه است. نظریهٔ شالوده‌شکنی دریدا در خوانش یک متن بیش از هرچیزی آشکارسازی تنش بین مرکز و حاشیهٔ آن متن را وظیفهٔ خود می‌داند. منتقد آمریکایی باربارا جانسن در این باره می‌گوید شالوده‌شکنی یک متن با تردید تصادفی یا تخریب دل‌بخواهی پیش نمی‌رود، بلکه با حلاجی دقیق نیروهای متخاصم دلالت‌گر درون متن پیش می‌رود (برتنس، ۱۳۸۳: ۱۴۹). درحقیقت، ساختارشکنی با فروپاشی و واسازی متون به آن غنا و پویایی می‌بخشد و آن را از جزمیت و ایستایی می‌رهاند و همواره مدلول استعلایی نادرست را به‌حاشیه می‌راند.

در ادامه، نخست به خلاصه‌ای از داستان «زن زیادی» اثر جلال آل‌احمد اشاره می‌شود و سپس به تحلیل شالوده‌شکنانهٔ آن می‌پردازیم.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

۵. خلاصهٔ داستان

در داستان «زن زیادی» با زنی آشنا می‌شویم که نقصی ظاهری دارد و از کلاه‌گیس استفاده می‌کند و به‌همین‌دلیل تا سی‌وچهارسالگی نتوانسته ازدواج کند و ازآنجاکه هیچ‌گونه فعالیت اجتماعی ندارد خود را زیادی و سربار خانواده می‌داند. مردی با وجود اطلاع از نقص او حاضر به ازدواج با او می‌شود، اما زندگی مشترکشان دیری نمی‌پاید و بعد از مدتی کوتاه به‌دلیل فشار و دخالت مادر و خواهر مرد، به خواست شوهر، به جدایی می‌انجامد.

۶. تحلیل داستان

الف) تقابل‌های دوتایی متن

گام نخست در ساختارشکنی هر متن یافتن تقابل‌های دوگانه‌ای است که درون‌مایهٔ اثر به‌واسطهٔ آنها شکل می‌گیرد. در خوانش اولیهٔ داستان «زن زیادی» شاهد تقابل بین راوی داستان، که زنی به نام فاطمه است، و شوهرش هستیم. فاطمه زن سی‌وچهارساله‌ای است که به‌دلیل نداشتن مو از کلاه‌گیس استفاده می‌کند. او به‌دلیل همین نقص از اجتماع گریزان است و در تمام سال‌های عمرش در خانهٔ پدری راهی جز مطبخ و حمام نشناخته است. همکار برادرش که از نقص او باخبر است، تنها و بدون خانواده‌اش به خواستگاری فاطمه می‌آید. ازدواج آن‌دو شکل می‌گیرد، مراسم عروسی برگزار و زندگی مشترکشان آغاز می‌شود، اما این زندگی پس از مدتی کوتاه به‌دلیل باخبرشدن مادر و خواهر همسرش از داستان کلاه‌گیس و دخالت و فشارهای روانی آنها بر همسر دیری نمی‌پاید و یک‌طرفه به جدایی ختم می‌شود. در تمام داستان، راوی ضمن تعریف آنچه بر او رفته به سرزنش و نفرین شوهرش می‌پردازد و تقابلی دوگانه را از نوع انسان/ انسان یا مرد/ زن رقم می‌زند.

راوی داستان «زن زیادی» فاطمه است که داستان را از زاویهٔ دید اول‌شخص روایت می‌کند. در طول داستان به‌نظر می‌رسد گاهی زاویهٔ دید از اول‌شخص به دانای کل تغییر می‌کند و نویسنده به‌عمد در جای قهرمان و راوی داستان قرار می‌گیرد تا حرف‌هایش را به خواننده بزند که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. در تمام طول اثر، مخاطب واگویه‌های فاطمه را با خودش، که اعتراض‌های خاموش اوست و نفرین در حق همسرش، می‌خواند؛ همسری که در حق او جفا کرده و بدون هیچ تقصیری او را به خانهٔ پدرش بازگردانده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

چطور می‌شود تحملش را کرد که پس از سی‌وچهارسال ماندن در خانهٔ پدر، سر چهل‌روز آدم را دوباره برش گردانند و باز بیخ ریش بابا ببندند؟ (آل‌احمد، ۱۳۸۶: ۱۶۹).

خود از خدا بی‌خبرش از همه‌چیزم خبر داشت... از قضیهٔ موی سرم هم باخبر بود. تازه مگر خودش چه دسته‌گلی بود؟ یک آدم شل بدترکیب ریشو با آن عینک کلفت و دستهٔ آهنی‌اش و با آن دماغ گنده توی صورتش. خدایا تو هم اگر از او بگذری من نمی‌گذرم. آخر من که کاغذ فدایت‌شوم ننوشته بودم. همه‌چیز را هم که خودش می‌دانست. پس چرا این بلا را سر من آورد؟ (همان، ۱۶۹).

خود لعنتی‌اش چهاربار پیش پدرم آمده بود و پایش را توی یک کفش کرده بود. خدا لعنت کند باعث‌وبانی را. خود لعنتی‌اش باعث‌وبانی بود (همان، ۱۷۰).

خدایا اگر تو هم از او بگذری من نمی‌گذرم. آخر من چه کرده بودم؟ چه کلاهی سرش گذاشته بودم که با من این‌طور رفتار کرد؟ (همان، ۱۷۳).

در داستان «زن زیادی» با زنی روبه‌رو هستیم که عیب ظاهری‌اش از او زنی منفعل و بی‌اراده ساخته است که به‌گفتهٔ خود راهی جز مطبخ و حمام نمی‌شناسد. هیچ‌گونه فعالیت اجتماعی ندارد و تمام هویت و موجودیت خود را در سایهٔ ازدواج و داشتن همسر تعریف می‌کند و چون نتوانسته تا سی‌وچندسالگی ازدواج کند خود را زیادی و سربار خانواده‌اش می‌بیند. او به‌رغم مطیع‌بودن و انجام همهٔ دستورات منطقی و غیرمنطقی خانواده و سپس شوهرش، درنهایت نه در خانهٔ شوهر جای دارد و نه در خانهٔ پدر. کسی از او نظرش را دربارهٔ ازدواج با مردی که خواستگار او است نمی‌پرسد. پدر و برادرش تصمیم می‌گیرند و او سر می‌نهد. در خانهٔ شوهر هم با اینکه از جانب مادر و خواهر همسرش احساس خطر می‌کند باز هم در جواب خواستهٔ مرد که هربار از او می‌خواهد حریم خصوصی زندگی‌اش را بیشتر با خانوادهٔ او درآمیزد، اعتراضی نمی‌کند و به‌تدریج دخالت‌های خانوادهٔ همسر زندگی او را از هم می‌پاشد. پس تا این قسمت از متن تقابل دوتایی مرد/زن شکل گرفته است.

ب) عدم قطعیت متن و فروپاشی تقابل

درون‌مایه و ایدئولوژی متن در خوانش اولیه برپایهٔ ستم مرد بر همسرش بنا شده است و خواننده پس از آگاهی از جفایی که بر زن رفته، مرد را ستم‌کار و زن را نادیده گرفته‌شده و مظلوم تصور می‌کند. به‌نظر می‌رسد منظور نویسنده برانگیختن حس هم‌دردی خواننده با زن است. او در تقابل با همسرش مغموم بوده، جفا دیده و مظلوم واقع شده است و خواننده

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

می‌تواند بدون کمترین تردیدی حق را به زن بدهد، اما در متن نشانگانی وجود دارد که این تقابل را وارونه می‌کند و خواننده را به تردید می‌اندازد و تقابل دیگری را شکل می‌دهد که حس هم‌دلی خواننده را با زن کم‌رنگ و حتی بیرنگ می‌کند و آن هم تقابل زن با خود و من وجودی‌اش است. او در داستان علاوه‌بر سرزنش شوهرش به نکوهش خود نیز می‌پردازد. در اینجا نیروهای متخاصم درون متن به‌کمک خواننده می‌آیند تا تفسیری جدید از متن ارائه دهند. پرسشی جدید در ذهن خواننده شکل می‌گیرد: آیا به‌راستی زن بخت‌برگشتهٔ داستان همان‌گونه که روایت می‌کند بی‌تقصیر است؟ تردیدها ذهن را از قطب برتر و مرکزی داستان که مرد ظالم است به‌حاشیه می‌برند. چرا فاطمه علاوه‌بر شوهرش رفتار خودش را نیز حلاجی می‌کند؟

درواقع، تقابل در داستان «زن زیادی» بین فاطمه و خودش و فاطمه و شوهرش به‌شکل موازی پیش می‌رود. گویی زنِ جوان بخت‌برگشته هم‌زمان در ذهن خود دادگاهی برپا کرده و خود و همسرش را قضاوت می‌کند. نخست از نحوهٔ آشنایی‌اش با شوهر جفاکار می‌گوید، از اینکه هیچ مردی غیر از برادر و پدرش را تا به آن سن ندیده و شیوهٔ برقراری ارتباط و تعامل با مردی غریبه را نمی‌داند.

> آخر برای یک دختر مثل من که سی‌وچهارسال توی خانهٔ پدر جز برادرش کسی را ندیده و از همهٔ مردهای دیگر روگرفته و فقط با زن‌های غریبه آن‌هم توی حمام یا بازار حرف زده چطور ممکن است وقتی با یک مرد غریبه روبه‌رو می‌شود دست‌وپایش را گم نکند؟ (آل‌احمد، ۱۳۸۶: ۱۷۲).

زن در تقابل با خود می‌داند که قضیهٔ کلاه‌گیس باید به مرد گفته شود، اما توان سخن‌گفتن با او را ندارد و قضیه را به برادرش می‌سپارد. او به مرد علاقه‌ای ندارد و فقط به‌دلیل آنکه از خانهٔ پدری خسته شده و نمی‌خواهد دیگر نان‌خور پدر باشد به ازدواج با مرد تن می‌دهد. رفتاری منفعلانه و دور از منطقی درست و عقلانی:

> نه گمان کنید دلم برایش رفته بودها! به خدا نه. با آن چک‌وچانهٔ مرده‌شوربرده‌اش و با آن پای شلش... به همهٔ اینها راضی شده بودم که دیگر نان پدرم را نخورم. دیگر خسته شده بودم (همان، ۱۷۳).

او می‌خواهد پس از سی‌وچهارسال خانم خانهٔ خودش باشد، اما شیوهٔ خانمی‌کردن را نمی‌داند. هویت خود را در گرو پذیرفته‌شدن از طرف مرد می‌داند و با تمام بی‌احترامی‌هایی که خانوادهٔ همسرش به او می‌کنند باز هم راضی است و دم برنمی‌آورد. زنِ داستان آل‌احمد با اینکه مظلوم واقع شده است، درنهایت هم‌دردی مخاطب را برنمی‌انگیزد و هرچه بیشتر با سرگذشت او آشنا

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

می‌شویم کمتر با او همزادپنداری می‌کنیم. او شخصیتی منفعل و بله‌قربان‌گو دارد. با اینکه از وقایع اطراف خود آگاه است بی‌اعتنا عمل می‌کند. نیش‌وکنایه‌های مادر و خواهر همسرش را می‌شنود، تغییر رفتار شوهرش را می‌بیند، حتی از با خبرشدن خانوادهٔ همسرش از قضیهٔ کلاه‌گیس که قرار بود بین او و شوهرش مخفی بماند نیز آگاه می‌شود، اما همچنان سکوت می‌کند.

توی کوچه که داشتیم به خانه‌اش می‌رفتیم وسط راه در گوشم گفت «نمی‌خوام مادر و خواهرم بفهمند...» (همان، ۱۷۶).

ولی یک روز مادرش آمده بود و از دلاک حمام ما پرسیده بود... و او هم سر درد دلش را باز کرده بود و داستان کلاه‌گیس مرا برایش گفته بود و مسخره هم کرده بود (همان، ۱۷۸).

وقتی شوهرم نبود هزار ایراد می‌گرفتند، هزار کوفت و روفت می‌کردند. می‌آمدند از در اتاقم رد می‌شدند و نیش می‌زدند که من کلاه‌گیس دارم و صورتم آبله دارد و چهل‌سالم است (همان، ۱۷۹).

اکنون، تقابل انسان/ انسان که مرد/زن و زن در مقابل خویشتن است طرح ایدئولوژیک داستان را مشخص می‌کند. داستان در تلاش است تا تعارض‌های درونی زن را درباب عملکرد خود درقبال شوهر و خانوادهٔ او و نیز تعارض شوهر را با زن نشان دهد. مرد بدون توجه به قولی که به زن داده و با وجود اطلاع از راز همسرش تحت‌تأثیر مادر و خواهرش قرار می‌گیرد که حتی بدون حضور آنها ازدواج کرده و مراسم عروسی گرفته بود و در کمال ناباوری همسرش را طلاق می‌دهد.

از این بخش داستان به بعد، گویی زن محاکمه را علنی کرده است. به کاستی‌های خود اذعان می‌کند و حسرت کارهایی را می‌خورد که می‌توانسته انجام بدهد اما نداده است. از سواد و هنری که می‌توانسته یاد بگیرد اما نگرفته، از عمری که بیهوده به غصه‌خوردن در غم ظاهرش هدر داده و اعتراضی که می‌توانسته دربرابر بی‌عدالتی‌ها و رفتار شوهر و خانوادهٔ او با خود بکند، اما نکرده است.

خدایا من چقدر خر بودم! همهٔ این بلاها را سر من آوردند و صدای من درنیامد! آخر چرا فکر نکردم؟ چرا شوهرم را وادار نکردم از مادر و خواهرش جدا بشود؟ (همان، ۱۸۰).

خاک بر سرم کند که همین‌طور دست روی دست گذاشتم و هرچه بارم کردند کشیدم. همه‌اش تقصیر خودم بود. سی‌وچهارسال خانهٔ پدرم نشستم و فقط راه مطبخ و حمام را یاد گرفتم. آخر چرا نکردم در این سی‌وچهارسال هنری پیدا کنم؟ خط و سوادی پیدا کنم؟ می‌توانستم ماهی شندرغاز پس‌انداز کنم و مثل بتول‌خانم عمقزی یک چرخ زنگل قسطی بخرم و برای خودم خیاطی کنم (همان).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

پ) قطب‌های مکمل

طبق نظریهٔ شالوده‌شکنی ژاک دریدا، در تقابل‌های دوتایی هیچ قطبی بر دیگری برتری ندارد و قطب‌ها نه در تضاد با هم که مکمل یکدیگرند. در این داستان، اگرچه مرد در حق زن ظلم کرده و او را بی‌دلیل به خانهٔ پدر بازگردانده، فاطمه نیز بی‌تقصیر نبوده است. راوی داستان «زن زیادی» به‌دلیل نقص ظاهری و گریز خودخواسته‌اش از اجتماع و نداشتن دانش و بصیرت زندگی عزت‌نفس کافی ندارد. پارادوکس‌های موجود در کلام و رفتار فاطمه در طول داستان او را زنی با شخصیتی منفعل و با زندگی باری به هر جهت به خواننده نشان می‌دهد. زنی که از ابتدا به اجبار موقعیت خود و برای فرار از خانهٔ پدری با خواستگارش ازدواج کرده، اما حتی پس از بروز مشکل حاضر است به زندگی تحقیرآمیز خود ادامه دهد؛ چون از حرف مردم واهمه دارد.

> حاضر شدم یک‌سال دست نگه دارد و من در این یک‌سال کلفتی مادر و خواهرش را بکنم، ولی نکرد. می‌دانستم که مردم می‌نشینند و می‌گویند فلانی سر چهل‌روز به خانهٔ پدرش برگشت (آل‌احمد، ۱۳۸۶: ۱۷۳).

ت) پیداکردن مرکز و حواشی متن

مرکز در این داستان، که درون‌مایه‌ای ساده و خطی دارد، روایت ظلم شوهر به همسرش است، اما حواشی متن که نویسنده به‌تدریج وارد متن می‌کند ذهن خواننده را از مرکز به‌سمت حاشیه متوجه می‌کند، به‌گونه‌ای که در پایان داستان معنای اولیهٔ دریافتی به‌تعویق می‌افتد و خواننده با تردید روبه‌رو می‌شود. در خوانش اولیه این گونه به نظر می‌رسد که نویسنده «زن را به‌دلیل روحیهٔ منفعل و پذیرایی که از خود نشان می‌دهد، سزاوار نکوهش می‌داند» (پاینده، ۱۳۸۲: ۷۶). اما زن یا مرد، کدام مقصرند؟ مدلول استعلایی همسر فاطمه است که با وجود آگاهی از نقص زن حاضر می‌شود با او ازدواج کند و چهل‌روز نشده رهایش می‌کند، یا فاطمه که با شخصیت منفعل و بی‌ارادهٔ خود تیشه به ریشهٔ زندگی سی‌وچهارساله‌اش زده است؟ نقش پدر، مادر و برادر فاطمه و مادر و خواهر همسرش در این ناکامی چیست؟ پدری که بدون مشورت با دخترش به ازدواج او رضایت می‌دهد و بعد از بروز مشکل بدون اینکه حرفی بزند خانه را ترک می‌کند و به قم می‌رود! مادری که در تمام طول داستان مانند دخترش رفتاری منفعل دارد و به تصمیم‌گیری‌های پسرش در حل مشکلات دل‌خوش کرده است! برادری که نظر خواهرش را در ازدواج با همکارش جویا نمی‌شود و بعد از خلف‌وعده و رفتار

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

دور از عدالت همسر فاطمه بدون هیچ اعتراضی وضع پیش‌آمده را می‌پذیرد! و مادر و خواهر مرد که مدام به‌دنبال برهم‌زدن زندگی هم‌جنس خودشان هستند و با نیش‌وکنایه عروس را می‌آزارند و با بدگویی درنهایت مرد را به جدایی از همسرش مجاب می‌کنند! گویی تمام این آدم‌ها بسان مهره‌های شطرنج مسیرهای مشخصی را می‌روند که باورها و سنّت‌های اجتماع به آنها دیکته کرده است. مادری منفعل دختری منفعل تربیت کرده است و مادری دیگر پسری بارآورده که در جامعهٔ مردسالار آن روز حق خود می‌داند که با سلطه‌گری همسرش را نادیده بگیرد. این باورها و سنّت‌های نادرست فرهنگی و اجتماعی غالب در روزگار نویسنده (عصر پهلوی) است که تقابل اصلی را در داستان رقم می‌زند و مرد و زن را به‌مثابهٔ شخصیت‌های مرکزی داستان به‌حاشیه می‌راند.

۷. نتیجه‌گیری

با بررسی تقابل‌های متنی در داستان «زن زیادی» جلال آل‌احمد، روشن شد که ممکن است در خوانش اولیه، خواننده زن و مرد را دو رکن اصلی تقابل بداند، اما نویسنده با نشانه‌های درون‌متنی که از زبان راوی داستان در نقش دانای کل به خواننده می‌دهد، اندیشه و ایدئولوژی‌های پنهان دلالتگر متن را آشکار می‌کند. در این داستان با خانواده‌ای مردسالار روبه‌رو هستیم. مرد از پایگاه و قدرت اجتماعی بالا برخوردار است و زن جایگاه و قدرتی پایین دارد. نویسنده، جامعهٔ مردسالار و زن منفعل و درخودماندهٔ جامعهٔ را، که مقهور سنّت‌های غلط حاکم بر روزگار است، نقد می‌کند. آل‌احمد زن را موجودی مستأصل و باری به هر جهت نمی‌پسندد. او رشد و تعالی زن را تنها در گرو ازدواج نمی‌داند و به زن حق تحصیل، حق هنرآموزی و حق انتخاب می‌دهد تا قطب فرودست و حذف‌شده نباشد. نویسنده از زن می‌خواهد با فکر و اندیشه عمل کند، سواد بیاموزد، هنری یاد بگیرد، روی پای خود بایستد تا اگر به‌هردلیلی موفق به ازدواج نشد، خود را نان‌خور اضافی خانواده سربار و زیادی نپندارد. با فروپاشی تقابل مرد/زن و به‌حاشیه‌رانده‌شدن آنها متن دچار عدم قطعیت می‌شود و معنی به‌تعویق می‌افتد. تضادهای موجود در متن سلسله‌مراتب جدیدی را شکل می‌دهند. نتیجه اینکه در پایان آنچه در ظاهر متن تقابل بین زن و مرد به‌نظر می‌رسید، در باطن و پس از واسازی ساختارهای متنی، به تقابل بین انسان و باورها و سنّت‌های غلط اجتماعی تبدیل

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

می‌شود. انسان‌هایی که در بستر فرهنگ و سنّت‌های نادرست زمان خود اسیرند، همان‌گونه رفتار می‌کنند که تربیت شده‌اند.

منابع

آل‌احمد، جلال (۱۳۸۶) *زن زیادی*. چاپ دهم. تهران: فردوس.

آلیانی، فرشته؛ فاضلی، فیروز؛ هوشیار کلویر، بهار (۱۳۹۹). تحلیل انتقادی گفتمان غالب در داستان زن زیادی. *زن و فرهنگ*. شمارهٔ ۴۶: ۱۰۳-۱۱۶.

آهی، محمد؛ طاهری، محمد (۱۳۹۸). نقد و تحلیل نظریهٔ ساخت‌شکنی دریدا در فهم متون. *نقد و نظر*. دورهٔ بیست‌وچهارم. شمارهٔ ۹۴: ۱۲۷-۱۴۹.

احمدی، بابک (۱۳۷۸). *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز.

افخمی‌نیا، مهدی؛ جواری، محمدحسین؛ وصال، متین (۱۳۸۹). تحلیل ادبی-جامعه‌شناختی زن زیادی جلال آل‌احمد برطبق الگوی لوسین گلدمن. *پژوهش زبان و ادبیات فرانسه*. شمارهٔ ۴۱: ۲۰-۸۵.

ایگلتون، تری (۱۳۶۸). *پیش‌درآمدی بر نظریهٔ ادبی*. ترجمهٔ عباس مخبر. تهران: مرکز.

برتنس، هانس (۱۳۸۳). *مبانی نظری ادبی*. ترجمهٔ محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: ماهی.

پاینده، حسین (۱۳۸۲). *گفتمان نقد*. تهران: نیلوفر.

تایسن، لوئیس (۱۳۹۲). *نظریه‌های نقد ادبی معاصر*. ترجمهٔ مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی. تهران: نگاه امروز و حکایت قلم نوین.

حاجی‌آقابابایی، محمدرضا (۱۳۹۷). تحلیل داستان زن زیادی بر اساس نظریهٔ خوانندهٔ درون‌متن چمبرز. *نخستین همایش ملی تحقیقات ادبی با رویکرد مطالعات تطبیقی*. تهران.

سلدن، رامان (۱۳۷۷). *راهنمای نظریهٔ ادبی معاصر*. ترجمهٔ عباس مخبر. چاپ سوم. تهران: طرح نو.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۶). *نقد ادبی*. تهران: میترا.

کالر، جاناتان (۱۳۸۲). *نظریهٔ ادبی*. ترجمهٔ فرزانه طاهری. چاپ دوم. تهران: مرکز.

مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۴). *دانشنامهٔ نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمهٔ مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.

Bressler, 2-E.C (2007). *Literary Criticism: An Introduction to Theory and Practice*. 4th Edition. London: Prentice Hall.

Lane, J. Richard (2006) *Fifty key literary Theorists*. New York. Routledge.

References in Persian

Āl-Ahmad, Jalāl (2008). *Zan-e Ziadi*. 10th ed. Tehrān: Ferdows. [In Persian]

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1403.32.96.22.0]
[DOI: 10.61186/jpll.32.96.289]

Āliyāni, Fereshteh; Fāzeli, Firouz; Houshyār kalvir, Bahār (2020). The Critical Analysis of Dominant Discourse Jalal Al-Ahmad's Zan-e-Ziadi Story. *Woman and Culture*, Number 46: 103-116. [In Persian]

Āhi, Mohammad; Tāheri, Mohammad (2019). A Critique and Analysis of Derrida's Deconstruction Theory of Understanding Texts, *Naqd va Nazar*, Number 94: 127-149. [In Persian]

Afkhami, Mahdi; Javāri, Mohammad Hossein; Vesāl, Matin (2019). Literary-Sociology Analysis of Jalal Al-Ahmad's Zan-e-Ziādi story According to Lucien Goldmann's Model. *French Language and Literature Research*, Number 41: 20-85 [In Persian]

Ahmadi, Bābak (1991). *The Text-Structure and Textural Interpretation*. Tehrān: Markaz [In Persian]

Bertens, Hans (2004). *Literary Theory*. Trans by Mohammad Rezā Abolghāsemi. Tehrān: Markaz [In Pesian].

Caller, Jonathan (2004). *Literary Theory*. Trans by Fereshteh Tāheri, Tehrān: Markaz [In Persian]

Eagleton, Terry (1989). *Literary Theory*. Trans by Abbās Mokhber, Tehrān: Markaz [In Persian].

Hāji Āghābābāyi, Mohammad Rezā (2018). The Analysis of The Zan-e-Ziādi Story Based on Chambers' The Reader in The Book Theory. *The First National Literary Research Conference* [In Persian]

Makaryk. R. Irena (2005). *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory*. Trans by Mehrān Mohājer, Mohammad Nabavi. Tehrān: Āgāh. [In Persian].

Pāyandeh, Hossein (2004). *A Reader's guide to Contemporary Literary Theory*. Trans by Abbās Mokhber. Tehrān: Tarhe Now. [In Persian]

Selden, Raman (1990). *A Reader's Guide to Contemperary Literary theory*. Trans by Abbās Mokhber. 3rd ed. Tehrān: Tarh-e Now. [In Persian]

Shamisā, Sirous (2008). *Literary Criticism*. Tehrān: Mitrā [In Persian]

Tyson, Lois (2000) *Critical Theory Today*. Trans by Māziyār Hosseinzādeh and Fātemeh Hosseini. Tehrān: Negāh-e-Emrooz va Hekāyat-e Ghalam-e Novin [In Persian]